

الأسماء الإلهية في سورة الفاتحة

اسماء الهي در سوره فاتحه

الأسماء الإلهية التي وردت في الفاتحة:

اسمهای الهی که در فاتحه آمده است:

أولاً: الله، الرحمن، الرحيم

اول: الله، الرحمن و الرحيم

اسم الله موضوع للذات الجامعة للكمالات الربانية. والرحمن الرحيم باب الذات، ولولا أن الرحمة هي الباب لما زكى أحد من العالمين، فلا يتحقق كمال لأحد، بل لا يفاض شيء على جميع العوالم المخلوقة إلا بهذين الاسمين، فالفيض من الله وبالرحمن الرحيم؛ ولذا قال تعالى: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الإسراء: ١١٠].

اسم «الله» برای ذات جامع کمالات ربّانی وضع شده است. و رحمان و رحيم دروازه این ذات می‌باشند، اگر باب رحمت نمی‌بود کسی از جهانیان تزکیه (پاکیزه) نمی‌شد، و هیچ کسی به کمال نمی‌رسید؛ و حتی چیزی بر عالمهای خلقت افاضه نمی‌شود، مگر به واسطه این دو اسم، پس فیض از الله و با واسطه رحمان رحيم می‌باشد؛ و از همین رو خداوند می‌فرماید: ﴿بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نامهای نیکو از آن او است﴾.

ثانياً: رب العالمين

دوم: رب العالمين

العوالم ثلاثة، وهي:

عالمها سه تا هستند ، که عبارتند از:

أ- **عالم الملك:** أو هذا العالم الجسماني الذي نعيش فيه، ويتكوّن من المادة - الشبيهة بالعدم والتي ليس لها حظ من الوجود إلاّ قابليتها للوجود - ، ومن الصورة المظهرة لها. والمادة متقوّمة بالصورة، وكل ما للجسم من إحساس وطعم ورائحة وحركة ونمو واندثار، فهي للصورة الجسمانية والمثالية لا للمادة. فمثلاً: الإصبع في جسم إنسان ما يتحسّس الحرارة والبرودة والنعومة والخشونة، وعند موت هذا الإنسان - ففي الغالب - يتحوّل جسمه إلى تراب، فيُمسي هذا الإصبع حفنة تراب.

الف- **عالم مُلك:** يا همين عالم جسماني که در آن زندگي می‌کنيم ، و از ماده - چیزی که به عدم شبیه است و بهر پای برای وجود داشتن ندارد مگر قابلیتی برای وجود - ، و از صورتی که ظاهرکننده آن است ، تشکیل شده است. ماده با صورت قوام می‌یابد ، و آنچه در جسم وجود دارد مانند احساس ، طعم ، بو ، حرکت ، رشد و از بین رفتن، جملگی مربوط به این صورت جسمانی و مثالی می‌باشد نه ماده. به عنوان مثال انگشت در دست انسان ، گرما و سرما و نرمی و زبری را حس می‌کند ، و در بیشتر موارد هنگام مرگ انسان، جسمش به خاک تبدیل می‌شود ، و این انگشتان هم مشتئی خاک نامیده خواهند شد.

وحقيقة هذا الأمر هو: أن صورة إصبع الإنسان ارتفعت عن المادة، وعرضت عليها صورة جديدة، هي صورة حفنة التراب، وهي جسم جديد غير حسّاس، فتبيّن لنا أن الإحساس في الأجسام من لوازم الصورة لا المادة. وهكذا لو تحولت حفنة التراب إلى برتقالة، أصبحت ذات رائحة جميلة وطعم طيب، ومع أنّ المادة نفسها في الإصبع والتراب والبرتقالة، ولكن تغير الصورة سبب تغير الرائحة والطعم والتحسس، بل وحرمة أكل التراب وإصبع الإنسان وحلية أكل البرتقال.

و حقيقت این است که : صورت انگشت انسان از ماده برداشته شده ، و صورتی جدید بر آن عرضه گردیده است ، که صورت یک مشت خاک می باشد ، که جسمی جدید است که احساسی ندارد ، و به این ترتیب برای ما روشن می شود که حسها در اجسام از لوازم مربوط به صورت می باشد نه ماده. اینچنین است که اگر این مشت خاک تبدیل به یک پرتقال شود ، دارای بوی زیبا و طعمی خوش می شود ، و با اینکه ماده در انگشت و خاک و پرتغال یکسان است ، اما تغییر صورت ، سبب تغییر بو و طعم و احساس شده است ، و حتی باعث تغییر در حرام بودن خوردن خاک و انگشت انسان، و حلال بودن خوردن پرتغال می شود.

فعن الصادق (عليه السلام) قال: (اعلم يا فلان إن منزلة القلب من الجسد بمنزلة الإمام من الناس الواجب الطاعة عليهم، ألا ترى أن جميع جوارح الجسد شرط للقلب وتراجمة له مؤدية عنه، الأذنان والعينان والأنف والفم واليدين والرجلان والفرج، فإن القلب إذا هم بالنظر فتح الرجل عينه، وإذا هم بالاستماع حرك أذنيه وفتح مسامعه فسمع، وإذا هم القلب بالشيم استنشق بأنفه، فأدى تلك الرائحة إلى القلب، وإذا هم بالنطق تكلم باللسان، وإذا هم بالبطش عملت

اليدان، وإذا هم بالحركة سعت الرجلان، وإذا هم بالشهوة تحرك
الذكر. فهذه كلها مؤدية عن القلب بالتحريك، وكذلك ينبغي للإمام
أن يطاع للأمر منه) ([علل الشرائع : ج ١ ص ١٠٩، عنه : بحار الأنوار : ج ٥٨ ص ٢٤٩، ولاحظ :
الفصول المهمة في أصول الأئمة : ج ٣ ص ٢٤٧]).

از امام صادق (عليه السلام) روايت شده است كه فرمود: (بدان اي فلانى كه
جاىگاه قلب نسبت به جسد همانند جاىگاه امام واجب الاطاعه در
بين مردم است ، آيا نمى بينى كه تمام جوارح جسد عاملان و
كاركنان قلب ، و مترجم و اداكنندهء عمل از طرف او هستند؟ دو
گوش و دو چشم و بينى و دهان و دو دست و دو پا و عضو
شهوت همه كارگزاران قلب هستند ، هنگامى كه قلب ارادهء ديدن
كند، انسان دو چشمش را براى ديدن باز مى كند ، و هرگاه ارادهء
شنيدن كند دو گوشش را به كار مى گيرد و شنوايى اش را فعال
مى كند و مى شنود، و وقتى بخواهد ببويد با بينى مى بويد ، و
بينى است كه آن بو را به قلب مى رساند ، و زمانى كه بخواهد
صحبت كند با زبان حرف مى زند، و هنگامى كه بخواهد كارى
انجام دهد، دست ها را به عمل وامى دارد ، و وقتى بخواهد حركت
كند با پا حركت مى نمايد ، و وقتى نيّت شهوت كند عضو شهوت
را وادار به شهوترانى مى كند. اين اعضا و جوارح همگى با
تحريك قلب به فعاليت درمى آيند ، سزاوار است كه امام در فرمانى
كه مى دهد، اين گونه اطاعت شود).

ومن هنا نعرف أنّ التشريع لا ينظر إلى المادة، بل إلى الصورة، بل ويكفي
النظر إلى الصورة المثالية الملكوتية التي هي أصل الصورة الجسمانية؛ ولهذا
ورد عن المعصومين (عليهم السلام) ما معناه: (إن الله لم ينظر إلى هذا العالم
منذ خلقه)، (وأن الله لا ينظر إلى صوركم، ولكن ينظر إلى قلوبكم)

([أمالي الطوسي : ص ٥٣٦، بحار الأنوار : ج ٦٧ ص ٢٤٨]).

از اینجا درمی‌یابیم که تشریح و قانون‌گذاری به صورت نظر دارد نه به ماده ، و حتی نظر داشتن به صورت مثالی ملکوتی که اصل صورت جسمانی است، کفایت می‌کند. به همین دلیل از معصومین (علیهم السلام) روایت شده است: (خداوند از زمانی که این عالم را خلق نمود به آن نگاه نکرد) ، و (خداوند به چهره شما نگاه نمی‌کند بلکه به قلب‌های شما نظر می‌افکند).

كما وتندفع بما قدّمت شبهة الأكل والمأكول ([#]); حيث إنّ المشترك بين الإصبع والتراب والبرتقالة في المثال هو: المادة فقط ، والمادة: عدم قابل للوجود لا غير.

به این ترتیب شبهه «أكل و مأكول» (خورنده و خورده شده) ([#]) پاسخ داده می‌شود؛ چرا که وجه اشتراک بین انگشت و خاک و پرتغال در مثال : فقط ماده است ، و ماده : عدمی است که تنها قابلیت برای وجود دارد و نه چیز دیگر.

فتبين أنه لا يوجد أي اشتراك حقيقي بين الإصبع والتراب والبرتقالة.

[#]- خلاصه هذه الشبهة هي: إنّ الإنسان بموته يستحيل إلى تراب، تمتصه جذور الأشجار والنباتات، ومن ثم يصبح ثمراً، فيأكله إنسان آخر، ويُعد ما أكله جزء من جسده، عندها يأتي السؤال: إلى أي جسد تعود هذه الأجزاء المأكولة؟ فإنّ عُدّت من الأول، أصبح الجسد الثاني بعد موته ناقصاً، وإنّ عُدّت جزء من الثاني ينقص الأول. وليس من الضروري أن يكون المأكول إنساناً، بل حتى لو كان حيواناً يأتي فيه عين الكلام السابق، وهكذا. وهذه الشبهة أدّت بالبعض أن ينكر المعاد الجسماني.

بنابراین مشخص شد که هیچ گونه اشتراک حقیقی بین انگشت و خاک و پرتغال وجود ندارد.

[#]- بطور خلاصه این شبهه به این صورت است که: انسان با مردن تبدیل به خاک می‌شود ، و ریشه درختان و نباتات آن را جذب خویش می‌کنند، و به این صورت تبدیل به میوه می‌شود ، و انسانی دیگر آن را می‌خورد ، و آنچه

خورده است جزئی از جسدش می‌شود. در اینجا سئوالی مطرح می‌شود: این اجزای خورده‌شده به کدام جسد باز می‌گردد؟ اگر به جسد اول بازگردد، جسد دوم بعد از مرگش ناقص خواهد بود، و اگر به جزئی از جسد دوم بازگردد جسد اول ناقص خواهد بود! الزامی ندارد که جسم خورده‌شده، یک انسان باشد، و اگر جسم خورده‌شده متعلق به یک حیوان باشد نیز همین مسأله پابرجا خواهد بود. به این ترتیب برخی با استناد به این شبیهه، معاد جسمانی را منکر می‌شوند.

ب- عالم الملكوت: وهو عالم مثالي مجرد عن المادة، شبيه بما يراه النائم، وهو أشرف من هذا العالم الجسماني، بل ومسيطر عليه ويتصرف فيه. ولكل جسم في عالم الملك صورة في عالم الملكوت، وهي حقيقته.

ب- عالم ملكوت: عالم مثالي مجرد از ماده است، شبیه آنچه شخص در خواب می‌بیند، این عالم، از عالم جسمانی بالاتر است، و حتی بر آن سیطره دارد و در آن دخل و تصرف می‌کند. هر جسمی در عالم مُلک، شکل و صورتی در عالم ملکوت دارد، که حقیقت آن جسم می‌باشد.

وصورة الإنسان في عالم الملكوت، هي نفسه أو الناطقة المغروسة في الجنان ([الجنان: بالفتح، هو القلب. (لاحظ: الصحاح: ج ٥ ص ٢٠٩٤، مادة: جنن).])، وهي المدبرة للجسم في هذا العالم المادي، وهذه النفس أو الناطقة المغروسة في الجنان هي: ظل العقل.

صورت انسان در عالم ملكوت، نفس او يا ناطقه كاشتهشده در جنان ([قلب او]) می‌باشد، که تدبیرکننده جسم در این عالم مادی است، این نفس یا ناطقه کاشتهشده در جنان ([قلب])، همان: سایه عقل می‌باشد.

ج- العالم العقلي: وهو العالم الثالث، أشرف من عالم الملكوت. وهو عالم

کلی، الموجودات فيه مستغرقة بعضها في بعض، ولا تنافي بينها، كما هو الحال في عالمي الملكوت والملك.

ج- **عالم عقلي**: که عالم سوّم است، و از عالم ملکوت بالاتر است . و عالمی کلی است ، که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند [مستغرقاند] ، و در آن منافات و اختلافی وجود ندارد؛ آن‌گونه که در عالم ملکوت و در عالم ملک وجود دارد.

وغاية الإنسان هي الوصول إلى هذا العالم، والغرض من هذا الوصول هو معرفة الله سبحانه وتعالى، على ما قدّمت من أنّها ليست معرفة كنهه وحقيقته سبحانه، ولا معرفة ذاته أو أسمائه وصفاته التي هي عين ذاته، بل هي معرفة ظلال أسمائه الحسنی، وهم الحجج (عليهم السلام). وأؤكد أنّهم ظلال أسمائه الحسنی، لا أسمائه الحسنی التي هي عين الذات.

غایت انسان رسیدن به این عالم است ، و غرض از این رسیدن ، شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال می‌باشد ، و همان‌طور که گفته شد این شناخت ، معرفت و شناختِ کُنه و حقیقت او سبحان و متعال نیست ، و همچنین شناخت ذات یا اسما و صفات او که عین ذاتش می‌باشند هم نمی‌باشد ، بلکه معرفت و شناختِ سایه‌های اسمهای نیکوی او است ، که همان حجت‌های الهی (عليهم السلام) می‌باشند . و تأکید می‌کنیم که آنها سایه‌های اسمهای نیکوی خداوند هستند ، نه خود اسمهای نیکوی او که عین ذات او می‌باشند.

وأما ما ورد في بعض الروايات التي تسميهم بالأسماء الحسنی؛ فمن حيث إنّ الصورة تحكي الأصل، فأنت عندما ترى صورة شخص ما تقول: هذا فلان مع أنّ ما رأيته هو صورته، وليس هو ذاته.

اما آنچه از بعضی روایات آمده است که آنها را «اسماء الحُسنى» (نامهای نیکو) نام نهاده است؛ به این دلیل است که صورت ، حکایت‌کننده اصل می‌باشند؛ هنگامی که عکس کسی را می‌بینی می‌گویی این فلانی است در حالی که شما خود این شخص را ندیده‌ای ، و آنچه دیده‌ای عکس او می‌باشد.

وربما اختار سبحانه من خلقه من فتح لهم باب رحمته، وكشف عنهم الغطاء فنظروا إلى الرسول الكريم (صلى الله عليه وآله وسلم)، الحاكي عن الذات أو مدينة الكمالات، وبابه علي وفاطمة (عليهما السلام)، أو قل إلى ظل: الله، الرحمن، الرحيم، ووجهه سبحانه في الممكنات.

و چه بسا خداوند از خلقش کسانی را که در ب رحمتش را به روی‌شان گشود را برگزید ، و حجاب را از پیش روی آنان برداشت و آنان به رسول کریم (صلی الله علیه وآله وسلم) ، که حکایت‌کننده ذات یا شهر کمالات است، نظر افکندند؛ شهری که بابش علی و فاطمه (علیهما السلام) است؛ به عبارت دیگر اینان به سایه الله، الرحمن ، الرحيم ، و وجه او سبحان و متعال در ممکنات ، نظر کردند.

والإنسان في جميع هذه العوالم يحمد الله رب العالمين ويثني عليه؛ لأنه الكريم الذي يعطي بلا مقابل. فهو سبحانه المربي في هذا العالم الجسماني، فمن حفنة التراب تكون النبات، ثم الحيوان المنوي والبويضة، ثم الجنين، ثم الطفل، ثم أخذ جسم الطفل ينمو ويتكامل شيئاً فشيئاً.

انسان در همه این عوالم، حمد و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را می‌کند و او را ثنا می‌گوید؛ چرا که او کریمی است که بدون هیچ چشم‌داشتی ، عطا می‌کند. او در این عالم جسمانی مربی [پروردگار] است؛

از مشتی خاک، گیاه رویانید ، سپس منی و تخمک زنده ، سپس جنین ، سپس کودک ، سپس جسم کودک رشد می‌کند و به تدریج به تکامل می‌رسد.

والإنسان في جميع هذه الأطوار فقير ومحتاج إلى ربّ غني، يوفر له البيئّة الملائمة، والغذاء الكافي لنموه وتكامله، ويدفع عنه أذى المتنافيات.

انسان در همه این مسیرها فقیر و محتاج پروردگار غنی است؛ کسی که برایش زیستگاه مناسب ، و غذای کافی جهت رشد و تکاملش را فراهم کند ، و آسیبهای ناشی از اضرار و تضادها را از او دفع نماید.

وربما يقول أحد: ما فائدة التكامل في العالم المادي، والنتيجة أنّ جسم الإنسان الذي هو غاية الكمال في العالم الجسماني يعود إلى حفنة التراب، وهي جماد، وهو أخس الموجودات الجسمانية؟

شاید گفته شود: فایده این تکامل در عالم ماده چیست؟ در حالی که نتیجه و سرانجام جسم انسان که نهایت کمالش در این عالم جسمانی تبدیل شدن به مشتی خاک است ، و حال آنکه خاک جماد و پستترین موجودات جسمانی می‌باشد!؟

أقول: إنّ جسم الإنسان إذا تكامل بشكل حقيقي، وبني على الحلال، وزكي بالعمل الصالح الخالص لله سبحانه، فهو لا يعود حفنة تراب، بل يبقى جسم إنسان، وورد في الروايات أنّ الأرض لا تأكل (أجسام الأنبياء والأوصياء والشهداء، ومن واطب على غسل الجمعة أربعين أسبوعاً) ([##])، وقد لمس الناس هذه الحقيقة كثيراً عندما كشف عن قبور بعض الشهداء، ووجدوا أنّها على حالها لم تتغير. كما روي أنّه كُشف عن جسد الحر بن يزيد الرياحي (رحمه الله)، فُوجد على حاله لم يتغير، مع مرور مئات السنين على شهادته مع

الحسين بن علي (عليهما السلام) ([لاحظ : شجرة طويى : ج ٢ ص ٢٨٥ ، عند نقله لقصة شاه إسماعيل الصفوي.]) .

([###]) - راجع : تفسير القرطبي : ج ١٧ ص ٤ ، منهج الرشاد لمن أراد السداد : ص ٥٦٥ .

در پاسخ می‌گوییم: اگر جسم انسان به شکل درست و حقیقی تکامل پیدا کند ، و بر حلال بنا شود ، و با عمل صالح خالص برای خداوند پاکیزه شده باشد ، به مشتی خاک تبدیل نمی‌شود همان‌طور که در روایات آمده است، به صورت جسم انسان باقی می‌ماند: (جسم‌های انبیا، اوصیا و شهدا و کسی که چهل هفته بر غسل جمعه مداومت داشته باشد) را زمین نمی‌بلعد ، مردم این واقعیت را در موارد متعدد لمس کرده‌اند؛ هنگامی که قبور بعضی از شهدا را نبش می‌کنند ، و می‌بینند که جسم آنها هیچ تغییری نکرده است ، همان‌طور که روایت شده است که جسد حر بن یزید ریاحی (رحمه الله) نبش‌قبر شد ، و دیده شد که با گذشت صدها سال از شهادتش به همراه حسین بن علی (عليهما السلام)، جسدش هیچ تغییری نکرده است.

إذن، فانھیار أجسام معظم الناس وعودتها حفنة تراب؛ لأنهم بنوها علی جرف هار ولم یزکوها بالعمل الصالح.

بنابراین ، از بین رفتن جسم بیشتر مردم و بازگشت آن به مشتی خاک ؛ از آن رو است که جسم را بر لبه پرتگاهی پرورش دادند و با عمل صالح آن را تزکیه و پاکیزه نکردند .

أما في عالم الملكوت؛ فالإنسان محتاج إلى الربی الذي یفیض علیه الكمالات الأخلاقية التي ترقى به إلى عالم العقل، ومحتاج إلى الربّ الذي یدفع عنه الأهواء النفسية الباطلة، ووساوس شياطين الإنس والجن التي تقيد سيره في طریق الله سبحانه وتعالى.

اما در عالم ملکوت؛ انسان محتاج مربی‌ای [پروردگاری] می‌باشد که کمالات اخلاقی را به او افاضه نماید؛ کمالاتی که او را به عالم عقل ارتقا دهد ، او به پروردگاری محتاج است که هواهای نفسانی باطل را ، و وسوسه‌های شیاطین انس و جن را که جلوی سیر او در طریق خداوند سبحان و متعال را می‌گیرند، را از او دور نماید.

أَمَّا الثَّلَاةُ الَّذِينَ يَصْلُونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْعَقْلِ، فَهَمَّ مُحْتَاجُونَ إِلَىٰ الرَّبِّ الَّذِي يَفِيضُ عَلَيْهِمْ وَيَكْمِلُهُمْ كُلٌّ بِحَسَبِ دَرَجَتِهِ: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه : ۱۱۴]. كما ويثبت أقدامهم في هذا العالم. وهكذا فجميع الموجودات في جميع العوالم محتاجة إلى الربِّ سبحانه، وترجو فضله، وتترقب عطاء مربيها لتتكمّل وتبقى.

اما گروه کوچکی که به عالم عقل می‌رسند ، آنها هم به پروردگاری نیاز دارند که به آنها افاضه نماید و هر کس را بر حسب درجه‌اش، تکامل بخشد: ﴿بگو: ای پروردگار من، بر علم من بیفزای﴾ [طه : ۱۱۴]؛ همان‌طور که گام‌هایشان را در این عالم ، ثابت می‌دارد. این چنین است که تمامی موجودات در همه عوالم به پروردگار سبحان احتیاج دارند ، و به فضل او امیدوارند ، و چشم‌انتظار عطا و بخشش مربی‌شان [پرورش‌دهنده‌شان] هستند تا کامل‌شان کند و بقایشان بخشد .

ثالثاً: ملك يوم الدين

سوم: ملك يوم الدين

تبين من البحث السابق أنّ الحجج (عليهم السلام)، هم وجه الله وظلال أسماؤه الحسنی، فأمرهم أمره سبحانه، وملكهم ملكه، فإذا ملك أو حكم أحدهم (عليهم السلام) كان الملك لله؛ لأنّ المعصوم (عليه السلام) يحكم بشريعة الله، ويبثّها بين عباد

الله، وأعماله كلها بأمر الله وفي رضا الله سبحانه وتعالى، فهذا الحاكم المعصوم (عليه السلام) طاعته واجبة، وهي طاعة الله ومعصيته والتمرد عليه محرمة؛ لأنها معصية الله والتمرد على الله؛ لأنه خليفة الله في أرضه.

از مبحث پیشین مشخص شد که حجت‌های خداوند (علیهم السلام)، وجه الله و سایه اسم‌های نیکوی او می‌باشند؛ پس فرمان آنها، فرمان او سبحان، و سلطنتشان، سلطنت او است، بنابراین اگر یکی از آنها (علیهم السلام) حکومت یا سلطنت کند، پادشاهی از آن خداوند خواهد بود؛ چرا که معصوم (علیه السلام) طبق شریعت خداوند حکم می‌راند، و آن را بین مردم رواج می‌دهد، و اعمال او همگی به امر خدا و در جهت رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد، اطاعت از این حاکم معصوم (علیه السلام) واجب است، و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد و تمرد و نافرمانی او حرام می‌باشد؛ چرا که معصیت و نافرمانی در برابر خداوند محسوب می‌گردد؛ زیرا او جانشین و خلیفه خدا در زمینش است.

قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾
([البقرة: ۳۰]).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم﴾.

وقال تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ ([النساء: ۵۴]).

و همچنین: ﴿یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به

خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ
ارزانی‌شان داشتیم. ❊

وقال تعالی: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ
بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (ص: ۲۶).

و می‌فرماید: ❊ ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در
میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از
راه خدا منحرف سازد. ❊

وقال تعالی: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۲۶).

و همچنین حق تعالی می‌فرماید: ❊ بگو: بارخدا یا! تویی دارندهء ملک و
پادشاهی. به هر که خواهی ملک می‌دهی. ❊

والآیات الدالة على أَنَّ الْمُلْكَ لِلَّهِ سبحانه وتعالى كثيرة، وليس للعباد أَنْ يتصرفوا
وفق أهوائهم أو تخرصاتهم العقلية.

آیاتی که دلالت دارند بر اینکه پادشاهی و سلطنت از آن خداوند سبحان و
متعال است، و از آن بندگان نیست که طبق هواهای نفس‌شان و یا گمان‌های
عقلی‌شان رفتار کنند، بسیار می‌باشند.

وكما قدّمت أَنَّ كِلْتَا الْقِرَاءَتَيْنِ (مَالِكٌ، وَمَلِكٌ) تَتَضَمَّنُ مَعْنَى الْمَلِكِ الثَّابِتَ لَهُ
سبحانه وتعالى على هذه الأرض، سواء رضي الناس أم أبوا.

همانطور که پیشتر بیان شد هر دو قرائت «مَلِك» و «مَالِك» تضمین کننده این معنی که پادشاهی ثابت و پابرجا بر روی این زمین از آن او سبحان و متعال است، می‌باشند؛ چه مردم راضی باشند یا نباشند.

بلی، هم عند رفضهم لِمَلِكِهِ سبحانه، فهو لا يجبرهم على طاعة وليه وحجته، وخليفته والمَلِك المعين منه سبحانه وتعالى؛ حيث إنّ الضرر سيقع عليهم، والتلف سيكون في أموالهم وأنفسهم، بل هم خُلِقوا في هذه الأرض لعبادة الله، والكفر بالطاغوت باختيارهم، فإجبارهم على رفض حكم الطاغوت ومحاربة رموزه، وإقامة حكم الله ومناصرة خليفته تنفي أصل الامتحان، وتضيق الغرض منه.

آری، به جهت نپذیرفتن پادشاهی او سبحان و متعال ، که او آنها را بر اطاعت از ولی و حجتش ، و جانشینش و پادشاه تعیین شده از جانب او سبحان و متعال، مجبور نکرده است ، ضرر و زیان به آنها خواهد رسید ، و نابودی در جانها و اموالشان خواهد افتاد؛ چرا که آنها خلق شده‌اند که در این زمین بندگی و اطاعت از خداوند ، و کفر به طاغوت را به اختیار خود برگزینند ، و مجبور کردن آنها بر نپذیرفتن حکم طاغوت و پیکار با آن ، و بر پا داشتن حکم خدا و یاری کردن جانشین خداوند ، اصل این امتحان خدا را نفی می‌کند ، و غرض نهایی از این کار را ضایع می‌سازد.

وهذا يبيّن لنا شرف أمة محمد (صلى الله عليه وآله وسلّم) وعظم شأنها؛ حيث إنّها التي تقيم حكم الله على أرضه في حدث ليست له سابقة ولا نظير، وتنصر خليفة الله المهدي (عليه السلام) في يوم الدين، أو جولة الجزاء والحساب في هذه الأرض.

این مطلب شرافت امت محمد (صلى الله عليه وآله وسلّم) و بزرگی جایگاهشان را برای ما تبیین می‌کند؛ چرا که امتی است که حکم خداوند در زمینش را در یک حادثه بی‌نظیر و بی‌سابقه اقامه می‌کند ، و جانشین خدا حضرت مهدی

(علیه السلام) را در یوم الدین [روز دین] ، یا همان آوردگاه جزا و حساب در این زمین ، را یاری می‌نماید.

وتلك الأمة أنصار وأصحاب الإمام المهدي (عليه السلام)، هم خير أمة أخرجت للناس يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر، أمّا من سبقهم فلا يمكن إطلاق اسم أمة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) عليهم بهذا الوصف، أي: يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر. كيف وقد قتلوا خلفاء الله علي (عليه السلام)، وولده (عليهم السلام)، سواء من ناصر الطواغيت أم من خذل المعصومين (عليهم السلام).

این امت یعنی انصار و اصحاب امام مهدی (علیه السلام) ، بهترین امتی است که برای مردم خارج شده است؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند ، اما اطلاق امت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) با این توصیف برای کسانی که پیش از آنها بودند، امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ یعنی اینکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند . چطور چنین چیزی شدنی می‌باشد در حالی که آنها خلفای خداوند یعنی علی (علیه السلام) و فرزندان او (علیهم السلام) را به قتل رسانیدند؛ چه کسانی که طاغوتیان را یاری رسانیدند و چه کسانی که معصومین (علیهم السلام) را تنها گذاردند؛ هر دو گروه یکسان هستند.

بلى، هناك أفراد قلائل نصرُوا المعصومين (عليهم السلام)، وفي الغالب قضوا كما قضى أئمتهم (عليهم السلام)، فهم بين مسموم ومقطع بالسيوف كمالك الأشر، وحجر بن عدي الكندي، وأصحاب الحسين (عليه السلام).

آری ، عده کمی بودند که معصومین (علیهم السلام) را یاری رسانیدند ، و در بیشتر موارد سرنوشت آنها همانند سرنوشت ائمه‌شان (علیهم السلام) بود؛ بعضی مسموم شدند و بعضی با شمشیر به شهادت رسیدند؛ همانند مالک اشتر ، و حجر بن عدی کندی ، و یاران امام حسین (علیه السلام) .

كما أن شرف هذه الأمة يتمثل بأنها ستتنصر أول من سيقم حكم الله في أرضه، وينشر القسط والعدل بين الناس، بل لعلي أقول: هو الشخصية الوحيدة المنفذة لشريعة الله التامة في أرضه، ومعظم من سبقه (صلوات الله عليهم) هم مبلغون ومنذرون ومبشرون.

شرافت این امت به این است که آنها اولین کسی را که حکم خداوند را در زمین اقامه ، و قسط و عدل را بین مردم منتشر می‌کند، را یاری خواهند کرد؛ و حتی می‌گویم: او تنها شخصیت اجراکننده کامل شریعت خدا در زمین است ، و بیشتر پیشینیان او (که صلوات خداوند بر آنها باد) مبلّغ، بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده بودند.

وملك سليمان وذي القرنين ليسا بسعة ملكه، ولم يُعطيا من التمكين والسلطة بقدر ما سيُعطى (عليه السلام)؛ حتى ورد في بعض الروايات: أن موسى بن عمران (عليه السلام) تمنى أن يكون هو قائم آل محمد ([####]).

[####]- عن سالم الأشمل، قال : سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام) يقول : (نظر موسى بن عمران في السفر الأول إلى ما يعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى : رب اجعلني قائم آل محمد . فقيل له : إن ذاك من ذرية أحمد. ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، فقيل له مثل ذلك. ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله. غيبة النعماني : ص ٢٤٦، عنه : بحار الأنوار: ج ٥٥ ص ٧٧ .

پادشاهی سلیمان و ذوالقرنین به وسعت ملک و پادشاهی او نیست ، و از نظر تمکین و سلطنت به آنها به قدری داده نشده بود که به او (علیه السلام) داده خواهد شد؛ تا جایی که در برخی روایات آمده است که موسی بن عمران (علیه السلام) آرزو کرد که خودش قائم آل محمد باشد ([####]).

[####]- سالم اشمل نقل می‌کند: شنیدم ابا جعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) می‌فرماید: (موسی بن عمران در سفر اول به آنچه به قائم آل محمد در تمکین و فضل داده می‌شود، نظر افکند. پس موسی گفت:

خداوندا ، مرا قائم آل محمد گردان. خداوند فرمود: او از نسل احمد است. سپس در سفر دوم نظر کرد و مانند همان را یافت و دوباره همان را تکرار کرد و همان پاسخ به او گفته شد. سپس به سفر سوم نظر کرد و همانند همان را مشاهده نمود. دوباره همان گفته را تکرار نمود و همان پاسخ به او داده شد). غیبت نعمانی: ص ۲۴۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۷۷.

وإذا عرفنا فيما سبق من البحث أنّ الحجج (عليهم السلام) هم ظلال أسماؤه سبحانه وتعالى، تبين لنا هنا أنّ الإمام المهدي (عليه السلام) هو ظل اسمه سبحانه الملك، فالإمام هو الحاكم والملك في الأرض في يوم الله أو يوم الدين، والله هو الملك الحقيقي ليوم الدين.

حال که از مبحث پیشین دانستیم که حجت‌های الهی (علیهم السلام) سایه‌های اسم‌های او سبحان و متعال می‌باشند، برای ما روشن می‌شود که امام مهدی (علیه السلام) سایه اسم «مَلِك» او سُبْحَانَ است ، پس امام ، حاکم و مَلِك [پادشاه] در زمین در یومِ الله [روز خدا] یعنی یومِ الدین [روز دین] می‌باشد ، و خداوند پادشاه حقیقی روز دین می‌باشد.

ومن المناسب أن تفتح سورة الفاتحة بالحمد والثناء على الله سبحانه وتعالى، ويختم الحمد بملك يوم الدين.

مناسبت دارد که سوره فاتحه با حمد و ثنای الله آغاز شود ، و با ستایش مَلِك يَوْمِ الدِّين [پادشاه روز دین] خاتمه پذیرد.

ومحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ظل اسم الله سبحانه، والإمام المهدي ظل اسم الملك سبحانه وتعالى، وكما ورد عنهم (عليهم السلام): **(بنا فتح الله وبنا يختم)**

•([#^#])

[#^#]- عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): (... يا علي إن الهدى هو إتباع أمر الله دون الهوى والرأي،
وكأنك بقوم قد تأولوا القرآن، وأخذوا بالشبهات، واستحلوا الخمر بالنبذ، والبخس بالزكاة،
والسحت بالهدية. قلت : يا رسول الله فما هم إذا فعلوا ذلك؟ أهم أهل فتنة أم أهل ردة؟ فقال : هم أهل
فتنة يعمهون فيها إلى أن يدركهم العدل. فقلت : يا رسول الله العدل منّا أم من غيرنا؟ فقال : بل منّا بنا
فتح الله وبنا يختم الله ...) بحار الأنوار: ج ٣٢ ص ٢٩٨. وراجع : أمالي الطوسي : ص ٦٦.

و حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) سايه اسم الله سبحانه است ، و امام
مهدي سايه اسم ملك سبحان و متعال، و همان طور كه از ایشان (عليهم السلام)
روایت شده است: (با ما خداوند آغاز کرد و با ما پایان می دهد)
.[#^#].

[#^#]- از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت شده است كه فرمود: (... ای علی، هدایت یعنی پیروی
از امر خدا نه هوا و رأي، و گویی در برابر قومی هستی كه قرآن را تأویل می کنند و شبهات را بر
می گیرند و شراب را حلال می کنند و در اعطای زكات خساست به خرج می دهند و مال حرام را هدیه
می دهند. گفتم: ای رسول خدا، اینها كه این اعمال را انجام می دهند چه کسانی هستند؟ اهل
فتنه اند یا از دین خارج شده اند؟ فرمود: آنها اهل فتنه اند، در آن فرو می روند تا اینکه عدالت، آنها را
دریابد. گفتم: عدالت از ما است یا از غیر ما؟ فرمود: البته از ما است؛ با ما خداوند آغاز نمود و با
ما خداوند پایان می دهد ...). بحار الانوار: ج ٣٢ ص ٢٩٨ ؛ امالی طوسی: ص ٦٦.

* * *